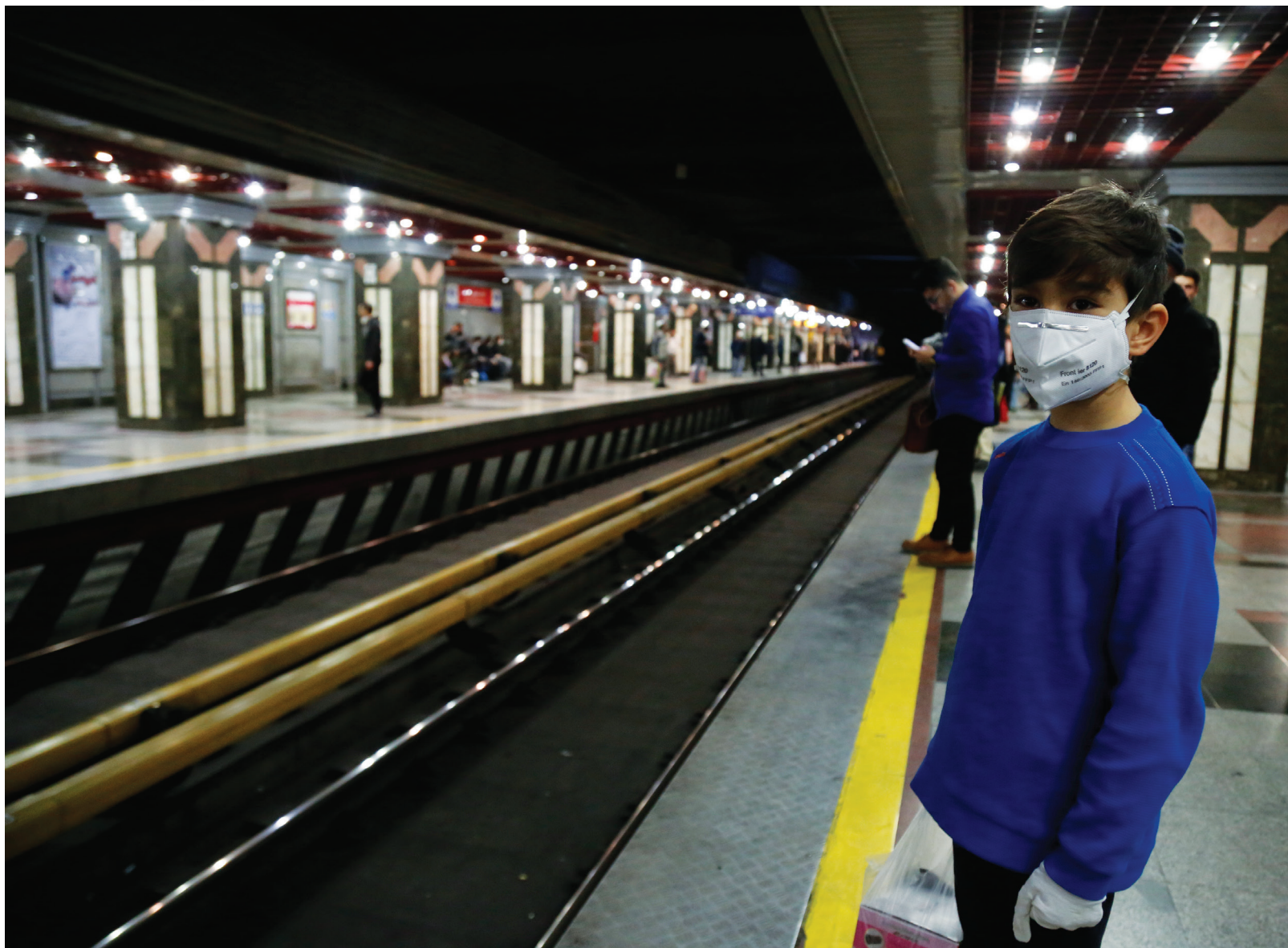


شماره‌ی بعدی
دوچرخه
۱۴ اسفند
منتشر خواهد شد



ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست‌ویکم، شماره‌ی ۱۰۲۷، پنج‌شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۹، ۶ رجب ۱۴۴۲، فوریه ۲۰۲۱، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۸۱۶۳ همشهری



عکس: ز. رضا نور اله / آرشیو عکس روزنامه‌ی همشهری

گفت‌وگو با «روهان کمپیل» و «الکساندر الیوت»، بازیگران نوجوان سریال «پسران هاردی»

یک قرن محبوبیت برادران هاردی

● ترجمه‌ی سارا منصور

که پخش آنلاین آن در ماه دسامبر سال ۲۰۲۰ میلادی آغاز شد و فصل اول آن با ۱۳ قسمت به پایان رسیده است. سایت «فیلمو» در ایران هم، نسخه‌ی دوبله‌ی این سریال را در اختیار کاربران خود گذاشته و تا حالا پنج قسمت از این سریال را برای نمایش بارگذاری کرده است.

به همین مناسبت برای شهر فرنگ این شماره، گفت‌وگویی را با «روهان کمپیل» و «الکساندر الیوت»، بازیگران نوجوان این سریال آماده کرده‌ایم تا بیش‌تر با دنیای این پسران ماجراجو آشنا شویم.

ادامه در صفحه‌ی ۸ <<

پرحادثه «با ترجمه‌ی «اسکندر جهانبانی» و «نازنین حیات» روانه‌ی بازار نشر کرد. پس از آن نیز در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰، ناشرانی هم چون نشر روزگار و نشر کتاب هرمس، تعداد دیگری از این مجموعه را منتشر کردند. در ماه‌های اخیر هم انتشارات محراب قلم، چاپ این مجموعه را با ترجمه‌هایی از «عنا کامیار»، «پروین جلوه‌نژاد»، «ظاهر بهادران» و «پروین علی‌پور» آغاز کرده است.

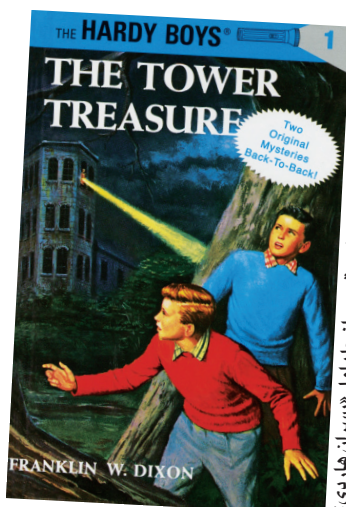
در این ۹۴ سال از این مجموعه کتاب، بارها و بارها در تلویزیون و سینما اقتباس شده، اما تازه‌ترین اقتباس تلویزیونی از این مجموعه، سریال پسران هاردی است

نگارش این مجموعه کتاب ۵۸ جلدی را در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۷۹ میلادی، نویسنده‌های متعددی برعهده داشتند، اما همگی با نام مستعار «فرانکلین دیکسون» ماجراجویی‌های این دو برادر نوجوان را به رشته‌ی تحریر درآوردند و استریت‌مایر تا پیش از مرگش در سال ۱۹۳۰، ۹ جلد نخست این مجموعه را خلق کرد.

این مجموعه کتاب در ایران هم هواداران بسیاری داشته و دارد. نخستین بار در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷، نشر آتش هفت جلد از این مجموعه را با عنوان «برادران هاردی در ماجراهای

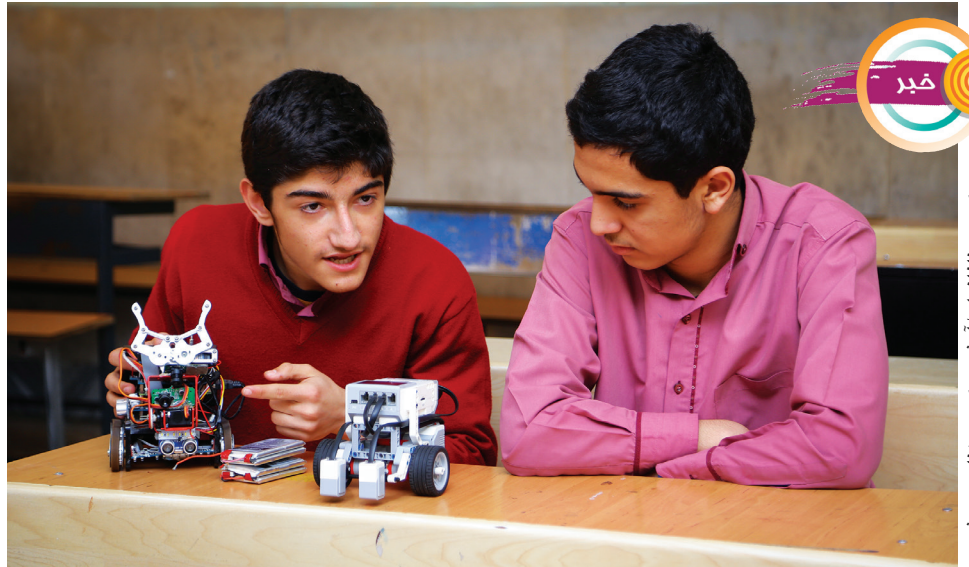
پسران هاردی، از مشهورترین و پرفروش‌ترین مجموعه کتاب‌های پلیسی و معمایی در ادبیات نوجوان جهان به‌شمار می‌روند. این مجموعه، داستان دو برادر نوجوان به نام‌های «فرانک» و «جو هاردی» را روایت می‌کند که پسران کارآگاه مشهور، «فینتون هاردی» هستند و ماجراجویی در خونسشان است و عاشق حل کردن معماهای پیچیده هستند.

نخستین بار «ادوارد استریت‌مایر»، نویسنده و ناشر آمریکایی بود که این دو شخصیت را روی کاغذ آورد و داستان‌شان را خلق کرد، اما تمام ماجراجویی‌های این دو پسر نوجوان اثر او نیست. در واقع



طرح جلدی قدیمی از جلد اول «پسران هاردی»

بعضی داستان‌ها در یک کتاب تمام می‌شوند و بعضی داستان‌ها در چند کتاب. بعضی داستان‌ها هم هستند که انگار هیچ‌وقت قرار نیست تمام شوند و تا همیشه ادامه خواهند داشت؛ درست مثل مجموعه‌ی «پسران هاردی».



در اولین دوره‌ی مسابقات بین‌المللی مجازی «فیراکاپ آزاد ایران»

رقابت روبات‌ها و جلوه‌گری هوش مصنوعی در فضای مجازی

• نیلوفر شهسواریان

ایران، با همکاری دانشگاه صنعتی امیرکبیر (پلی تکنیک تهران) و بخش خصوصی برگزار می‌شود. این رویداد با هدف شناخت و پرورش استعدادها و توانمندی‌های افراد و گروه‌های فعال در حوزه‌های روباتیک، اتوماسیون و هوش مصنوعی در کل کشور طراحی شده است. با برگزاری

اولین دوره‌ی مسابقات بین‌المللی مجازی روباتیک و هوش مصنوعی «فیراکاپ آزاد ایران» از سوی «فیرا»، کمیته‌ی ملی روباتیک جمهوری اسلامی

جشنواره‌ی بین‌المللی نقاشی در تهران

این مسابقه‌ی بین‌المللی به انجام برساند.

هزاران نقاشی با موضوع سلامتی از کودکان و نوجوانان ۳۰ کشور جهان به ششمین جشنواره‌ی بین‌المللی نقاشی برای کودکان بیمار ارسال شده و با دوری نقاشان برجسته‌ی بین‌المللی در حوزه‌ی کودک و نوجوان، پزشکان حوزه‌ی کودک، روان‌شناسان و کارشناسان، در نهایت ۲۵۰ اثر انتخاب شده و در کتاب جشنواره به چاپ می‌رسند و البته کشف استعدادها و این هنرمندان جوان نیز، در اولویت چنین برنامه‌هایی قرار دارد.

به گفته‌ی مدیرعامل سازمان زیباسازی شهر تهران: «با توجه به این که کشور طی یک سال گذشته با بیماری کرونا مواجه بوده، این نمایشگاه می‌تواند به ما کمک کند که بیش‌تر با موضوع سلامت کودکان و نوجوانان، به خصوص ابعاد روحی و روانی آن‌ها آشنا شویم و حتی بتوانیم از افکار خلاقانه‌ی آن‌ها برای بهبود سلامت جامعه‌ی کودکان و نوجوانان بهره‌مند شویم.»

به گزارش روابط عمومی اداره‌ی کل آموزش‌های شهروندی شهرداری تهران، «غلامحسین محمدی»، رئیس مرکز ارتباطات و امور بین‌الملل شهرداری تهران نیز با بیان این که در نقاشی کودکان و نوجوانان تهران، رنگ‌های شاد و زنده بیش‌تر هر چیز نمایان بود گفت: «برگزاری نمایشگاه نقاشی مخصوص کودکان و نوجوانان باعث می‌شود، بدانیم نگاه کودکان به خدمات شهر و نیازهایشان چگونه است.»

آثار برگزیده‌ی ششمین جشنواره‌ی بین‌المللی نقاشی برای کودکان بیمار، امسال در ایران و در پلازای میدان هفت‌تیر به نمایش درآمده و این نمایشگاه تا نوروز ادامه خواهد داشت. در بین این ۲۵۰ اثر برگزیده که آثار چهار گروه سنی در این رویداد هستند، نقاشی کودکان و نوجوانان ایرانی هم دیده می‌شود و در این دوره، از بین ۱۲ برنده‌ی اصلی در تمام گروه‌ها، پنج هنرمند ایرانی حضور دارند.

روابط عمومی و امور بین‌الملل سازمان زیباسازی شهر تهران، به نقل از «برزین ضرامی»، مدیرعامل سازمان زیباسازی شهر تهران اعلام کرد: «جشنواره‌ی بین‌المللی نقاشی برای کودکان بیمار با همکاری یونیسف (صندوق کودکان سازمان ملل متحد) برگزار می‌شود و در دوره‌های گذشته در کشورهای مجارستان، اوکراین و ایتالیا برگزار شده است. در این دوره نیز، ایران توانست، دومین میزبانی خود را برای



در لیگ نوآوری و کسب و کار، شرکت‌کنندگان ایده‌هایی را در مورد دستاوردهای حوزه‌های فناوری و تکنولوژی ارائه می‌کنند که طراحی آن‌ها مسائل مشخصی را حل خواهد کرد. پنجم تا هفتم اسفند نیز زمان ارائه‌ی نهایی لیگ خودروهای خودران و لیگ نوآوری و کسب و کار خواهد بود و داوران مسابقه، به داوری آثار می‌نشینند. علاقه‌مندان جهت کسب اخبار و اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی مسابقات بین‌المللی مجازی روباتیک و هوش مصنوعی، می‌توانند به نشانی iran.firaworldcup.org مراجعه کنند.



نامه‌ای به عمونوروز

اگر دوست دارید، می‌توانید برای عمونوروز نامه بنویسید و از خواسته‌ها و رؤیاهایتان با او صحبت کنید. مؤسسه‌ی پژوهشی کودکان دنیا، کودکان و نوجوانان و خانواده‌های آن‌ها را دعوت کرده تا پنجم اسفند برای عمونوروز نامه بنویسند و به نشانی تهران، صندوق پستی ۴۷۴۳-۱۹۳۹۵ ارسال کنند.

در این دعوت‌نامه آمده است: «عمونوروز مثل هر سال مهمان خانه‌های ماست. او با خودش پیام یک زندگی تازه را می‌آورد. سال‌های سال است این کار را تکرار می‌کند تا پیامش شنیده شود. امسال می‌خواهیم به او نامه بدهیم. پس شروع کنیم؛ وقت زیادی به آمدن عمونوروز نمانده است. بقچه‌ی عمونوروز را از نامه‌های خود پر کنیم. بنویسید چگونه آمده‌ی نوروز هستید. دوست دارید در سال ۱۴۰۰ و قرن بعد چه ببینید. چه رؤیاهای و آرزوهایی دارید. برای خودتان و برای همه‌ی آن‌ها می‌خواهید و قرار است چه کارهایی برای خودتان و برای دیگران انجام دهید و در این راه چه کمکی می‌خواهید. عمونوروز منتظر نامه‌های شماست.»

پرنده‌هایی که پرنده نیستند!

پرنده‌هایی که پرنده نیستند؛ عنوان نمایشگاه آثار حجمی «آرزو آزادی» است که این روزها در گالری هفت ثمر برپاست. در معرفی این نمایشگاه، می‌خوانیم، آرزو آزادی پرنده‌هایی ساخته که پرنده نیستند. پرنده‌هایی که آن قدر سنگین‌اند که هم‌چون کوه به زمین چسبیده‌اند و از موجودات باستانی اعماق ناخودآگاه آمده‌اند. موجوداتی که وجود ندارند؛ اما برای مخاطب آشنا به نظر می‌رسند. این نمایشگاه از ۳۰ بهمن تا شش اسفند ادامه دارد. برای کسب اطلاعات بیش‌تر و حضور در این نمایشگاه، با شماره‌ی ۸۸۷۳۱۴۰۳ تماس بگیرید.

همشهری

گروه ضمائیم همدشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله

نشانی: تهران، خیابان ولی عصر

نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی تورج

شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همدشهری

(طبقه‌ی پنجم؛ دوچرخه)

تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

ابراهیم رستمی عزیز (مسئول هماهنگی) و با سپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همدشهری

صندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۳۰۲۳۵۹۱ / نامبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱

پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkkeh_weekly

newspaper.hamshahronline.ir

hamshahronline.ir/service/Children

سر دبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی زاده

(دماسنج)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر

داخلی نشریه)، علی مولوی (شهر رنگ و چرخ‌فلک)،

پگاه شفتی (لوحنقره‌ای)، یاسمن رضائیان (خانه‌ی

فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، نیلوفر نیک‌بنیاد و

محمود اعتمادی (عکس)

آنتیه: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری (صفحه‌آرا)،



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همدشهری

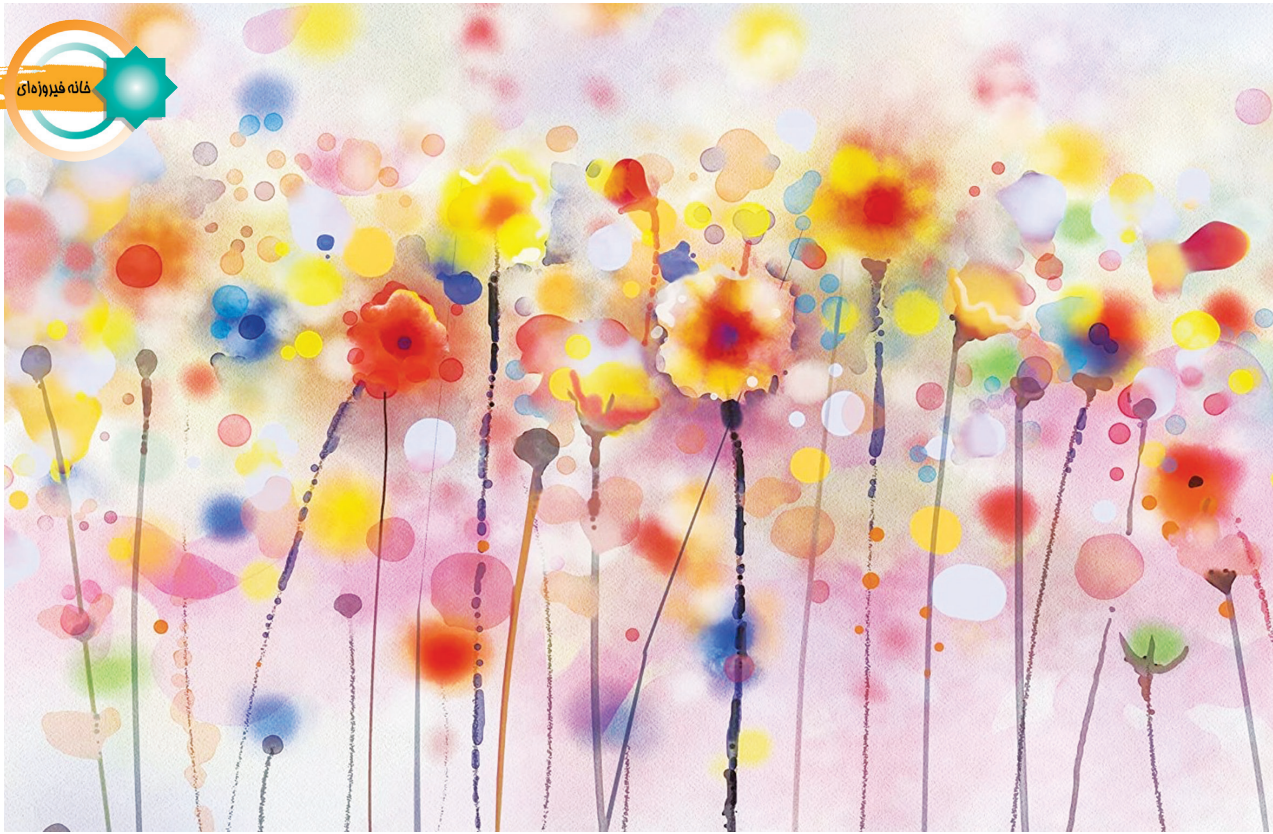
ویژه‌ی نوجوانان

سال بیستم، شماره‌ی ۱۰۲۷

پنجشنبه ۳۰ بهمن ماه ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همدشهری

خانه فیروزهای



در آستانه‌ی تولد امام علی‌ع و روز پدر

بیماری که تو می‌آوری

● یاسمن رضائیان

اندازه‌ی خودمان سعی می‌کنیم برای درک این بهار، برای درک نام و شأن اولین پدربار، قدمی برداریم. می‌دانیم درخت‌های معرفت در قلب ما شکوفه خواهند داد چون رسالت بهار بخشیدن و آگاه کردن است.

همیشه‌ی باشد. خورشید در آسمان از جای خودش طلوع می‌کند، آدم‌ها در رفت و آمدند و درختان با شاخه‌های لاغرشان به آسمان نگاه می‌کنند. اما در قلب‌های ما شوری شیرین به پاست. امروز روز تولد توست و ما هر کدام به

امروز تو به دنیا می‌آیی و دیگر مهم نیست ما از آن سال باشکوه چه قدر فاصله داریم. این روز پس از سال‌ها هنوز بهار قلب‌های ماست. و راستش بهار همیشه هم در قلب‌ها اتفاق می‌افتد. شاید بیرون از جان ما روز، به ظاهر، همان روز

تو اولین کسی بودی که به دین پیامبر ایمان آوردی. سن و سال کمی داشتی اما بلندمرتبی از همان ابتدا در ذات تو بود. از همان ابتدا ایمان اولین بودن را داشتی. این روز شبیه به روزهای دیگر نیست.

این روز شبیه به روزهای دیگر نیست. خورشید در آسمان از جای خودش طلوع می‌کند، آدم‌ها در خیابان به سمت مقصدهایی متفاوت می‌روند و درختان خواب جوانه‌زدن می‌بینند. زمین نیز در فکر بهار است اما نه آن بهاری که با سبز شدن دنیا از راه می‌رسد. بهاری که در قلبش اتفاق می‌افتد. خورشید، آدم‌ها، درخت‌ها و زمین، به ظاهر روزی دیگر از زندگی را شروع کرده‌اند اما در جان آن‌ها بهار در شرف آمدن است.

بهار، تولد توست. تولدی که بسیار دورتر از ما اتفاق می‌افتد. تولدی در قلب خانهای باشکوه و دوست‌داشتنی. کعبه، گهواره‌ی تو بود. جز تو چه کسی در کعبه به دنیا آمد؟ هیچ‌کس. اولین‌ها انگار همیشه با نام تو گره خورده‌اند. اولین‌ها و آخرین‌ها.

چیزی در قلبم هست که می‌گوید در روز تولد تو باید کاری کنم. همه‌ی ما در آستانه‌ی بهار دنیا، خانه‌تکانی می‌کنیم، با خودمان خلوت می‌کنیم و برای تغییرهای خوب آماده می‌شویم. برای بهاری که در قلبم اتفاق می‌افتد نیز باید کاری کنم. می‌خواهم به تو نزدیک‌تر شوم و عمق شکوه این تولد زیبا را درک کنم.

معرفت، اولین قدم در درک کردن است. برای پی بردن به شکوه این تولد باید دربرهات بدانم. چه چیزهایی در جهان وجود دارد که مرا به شناخت از تو می‌رساند؟ شاید شناخت، از نام تو آغاز می‌شود. نامی که شأن و عظمت تو را نشان می‌دهد. پیش از تو چه کسی نامی چنین زیبا داشت؟ چه کسی مانند تو بلندمرتبه و بزرگ بود؟ تو اولین هستی. و اولین بودن شجاعت می‌خواهد. ایمان می‌طلبد. به باور نیاز دارد. مثل وقتی که در خیل مخالفان و بدبینان،



برای تولد امام جواد

از نامت خورشید می‌بارد

● بهار کاشی

در روزهای سخت

از نام تو دلگرمی می‌بارد

انگار که در دل زمستانی برفی

آفتاب بیارد

همین قدر بخشنده

همین قدر معجزه‌وار.

با نام کوچک تو خدا را صدا می‌زنیم

تا در روزهای زمستانی مان

به ما خورشیدهای فراوان ببخشد.

اژدها هرروز از آینده مراقبت می‌کرد. انگار از فکر خودش در آمده بود و هرروز داشت آرام‌تر می‌شد. دیگر توفان نمی‌آمد چون اژدها از جایش جنب نمی‌خورد. اژدها چشم دوخته بود به آینده که ناگهان یکی از تخم‌ها شروع به تکان خوردن کرد. اژدها هول برش داشت. فکر کرد آینده دارد به خطر می‌افتد. تخم را برداشت و ناگهان جوجه به دنیا آمد. آنگاه جوجه‌های دیگر نیز یکی یکی توی دست اژدها به دنیا آمدند و او برای اولین بار در عمرش لبخند زد.

اژدها روی بدن جوجه‌ها دست کشید. کم‌کم عاشق لطافت آن‌ها شد. روزی که اولین جوجه پر در آورد اژدها نگران شد و روزی که آن‌ها دسته‌جمعی پرواز کردند و برای همیشه رفتند اژدها برای اولین بار بلندبلند گریه کرد. بعد از آن اژدهای دریا از مرغان دریایی سراغ جوجه‌های خودش را می‌گرفت. مهربان‌تر شده بود و نمی‌خواست مرغان دریایی او را ترک کنند. چون با خودش فکر می‌کرد شاید یک روز یکی از همین‌ها از آینده خبر بیاورد. برای همین دیگر دیگر توفان به پا نمی‌کرد. او عمرش دراز شد اما پیر و فرتوت نیز شد و برای همیشه در انتظار آینده ماند.

اژدهای دریا جلوتر آمد. او به مرغ دریایی گفت: «این‌ها چیست؟» اما مرغ دریایی نمی‌خواست بگوید این‌ها جوجه‌های من خواهند شد. ترسید اژدهای دریا آن‌ها را بخورد. برای همین گفت: «این‌ها آینده هستند. من از این‌ها مراقب می‌کنم چون هرکس این کار را بکند، آینده را می‌بیند و عمرش طولانی می‌شود.»

اژدها گفت: «آینده مگر چگونه است؟» مرغ دریایی گفت: «در آینده، همه چیز خوب خواهد شد. دنیا پر از مهربانی می‌شود و دیگر کسی نخواهد ترسید.» اژدها از ویژگی‌های آینده بدش آمد اما چون دلش می‌خواست عمرش طولانی بشود تخم‌های مرغ دریایی را از چنگ او در آورد و به دریا برگشت.

توفان شده بود و همه داشتند فرار می‌کردند. آخر دلیلی نداشتند برای ماندن. دریا در یک چشم برهم‌زدن از هر چه مرغ دریایی خالی شد.

می‌گفتند هر وقت اژدهای دریا شانه‌هایش را تکان می‌دهد دریا توفانی می‌شود. اژدهای دریا هم که با کسی شوخی ندارد. وقتی یک تکان کوچک این‌طور همه چیز را به هم می‌ریزد، حتماً اگر از جایش بلند بشود، دریا از این هم مواج‌تر خواهد شد. دریا از این هم مواج‌تر شده بود و آخرین مرغ دریایی که می‌خواست تخم‌هایش را از ساحل به یک جای امن ببرد، ناگهان با اژدهای دریا مواجه شد. مرغ دریایی عقب‌عقب رفت و



آینه‌کاری ۱۳

اژدها و آینده

● الهه‌صاپیر

۱. با الهام از داستان مرغ دریایی و اژدهای دریا از کتاب

کلیله و دمنه

۲. قرآن کریم در آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی یس، درباره‌ی عمر طولانی

می‌فرماید: «وَمَنْ نَعْمُرَهُ تَنْكُسُهُ فِي الْخَلْقِ أَفْسَلًا يَفْعَلُونَ: و

هر که را عمر دراز دهیم، او را در خلقت دچار افت می‌کنیم. آیا

نمی‌اندیشند؟»



ممکن است با فارسی متفاوت باشد. انگلیسی‌زبان‌ها، الگوی «صامت+مصوت+صامت+صامت» دارند. یعنی می‌توانند سه حرف ساکن را پشت هم تلفظ کنند؛ مثل «اینستاگرام». ولی ما چون در زبان فارسی این الگو را نداریم ناخودآگاه آن را می‌شکنیم و به شکل الگوهای هجایی زبان خودمان درمی‌آوریم و می‌گوییم «اینستاگرام». خیلی از افراد اصرار دارند که هر سه حرف ساکن این کلمات را ساکن تلفظ کنند، اما وقتی این کلمات وارد زبان فارسی شده‌اند، براساس قواعد آوایی آن تلفظ می‌شوند. پس وقتی داری به فارسی حرف می‌زنی، می‌توانی تلفظ این کلمات را تغییر بدهی. چون هر دو تلفظ کاملاً درست است.

ناخودآگاه به دستور زبان فارسی و الگوی هجاها پایبند است.

در دهه‌ی هشتاد، سریال طنز «پاورچین»، ساخته‌ی «مهران مدیری» پخش می‌شد که در آن زبان ابداعی «بَرّه‌ای» آموزش داده می‌شد. وقتی فعل «گفتن» صرف می‌شد و به سوم شخص جمع می‌رسید، کلمه‌ای خنده‌دار ساخته می‌شد: «وویگوئزْدج!» چیزی که باعث می‌شد تلفظ این کلمه خنده‌دار باشد، این بود که الگوی هجایی آن خارج از زبان فارسی بود و چون به گوش ما آشنا نبود، خنده‌دار جلوه می‌کرد!

اینستاگرام یا اینستاگرام؟

الگوی هجایی در زبان‌های دیگر

هجا ساخته شده‌اند: ۱. صامت + مصوت ۲. صامت + مصوت + صامت ۳. صامت + مصوت + صامت + صامت

هرزبانی الگوهای هجایی خاص خودش را دارد. بنابراین هر کلمه‌ای که ما تولید می‌کنیم، حتی کلمه‌های بی‌معنایی که از خودمان می‌سازیم، براساس این الگوها ساخته می‌شوند. حتی بچه‌های کوچک، وقتی تازه زبان باز می‌کنند و کلمه‌هایی عجیب و کاملاً بی‌معنی می‌گویند، باز هم دارند از این الگوهای هجایی تبعیت می‌کنند، بدون این که با هجا و دستور زبان آشنا باشند. همین حالا می‌توانی امتحان کنی. کلمه‌های بی‌معنی بساز: «باطس»، «ناویشا»، «آرمو کهفاق»! ذهن ما

باشد. با کمک ریشه، افراد می‌توانستند واژه‌های بسیار تولید کنند. برای همین اگر کلمات را ریشه‌شناسی کنی، متوجه می‌شوی که خیلی از کلمه‌هایی که به ظاهر باهم ارتباطی ندارند در اصل از یک ریشه هستند و البته درمی‌یابی که تک‌تک کلمات چه قدر اصولی ساخته شده‌اند و چه پرمعنا هستند. مثلاً می‌دانستی نام شهر یزد از ریشه‌ی «ستایش کردن» ساخته شده و معنی «ستایش شده» می‌دهد؟ به‌ظاهر، ستایش و یزد هیچ ارتباطی باهم ندارند!

وویگوئزْدج!

حتماً با هجا آشنا هستی. هجا، به زبان ساده‌تر، بخش‌های یک کلمه است. همه‌ی کلمات زبان فارسی با سه نوع

«یک برنامه‌ای برای تعطیلات نوروز بریزم که خودم کیف کنم!» جمله‌ای با این مضمون را این روزها زیاد با خودمان می‌گوییم. اما احتمالاً بیش‌تر از این که حواست به مضمون این جمله باشد، به آن فتحه‌ی روی کلمه‌ی «یک» فکر می‌کنی. با خودت می‌گویی چرا «یک» را این طوری نوشته‌ایم؟ خیلی از افراد، در برخی از موقعیت‌ها، یک را یک تلفظ می‌کنند. مثل جمله‌ی «یک آشی برات بیزم!» یا «یک باحال بود!» شاید تو هم جزء این دسته از افراد باشی و خودت به این موضوع دقت نکرده بودی. به هر حال، باید بگوییم که یک نه تنها غلط نیست که حتی به دلایلی می‌شود گفت از یک درست‌تر است!

فچه‌هایی که به کسره تبدیل شدند

بسیاری از کسره‌هایی که امروزه ما در کلمات تلفظ می‌کنیم، در تلفظ قدیمی‌شان فتحه بوده‌اند. مثلاً در فارسی نو، ما همه‌ی کلمه‌هایی را که به «ه» ختم می‌شوند، به‌جز کلمه‌ی «نه»، با کسره تلفظ می‌کنیم: «خانه»، «جوانه»، «دانه» و «نوجوانانه». اما این کلمات در شکل اصلی‌شان باید با فتحه تلفظ شوند: «خانه»، «جوانه»، «دانه» و «نوجوانانه». ممکن است تلفظ کلمات به این شکل را از زبان برخی از افراد که متعلق به شهری دیگرند شنیده باشی. حتی هم‌سایه‌های فارسی‌زبان ایران هم کلمات را این‌گونه تلفظ می‌کنند. باید بگوییم آن‌ها توانسته‌اند به زبان فارسی میانه، بیش‌تر از ما وفادار بمانند و فارسی در زبان و گویش آن‌ها بهتر حفظ شده است. جالب است بدانی اتفاقی برعکس برای کلمه‌ی «نه» افتاده است. «نه»، در تلفظ قدیمیش، «نه» بوده است. انگار ما در زبان فارسی نو، جای فتحه‌ها و کسره‌ها را با هم عوض کرده‌ایم!

کلمات از کجا آمدند؟

این سؤال جالبی است، اما شاید پاسخی کاملاً روشن نداشته باشد. مثلاً چرا ما به «میز» می‌گوییم «میز» و نمی‌گوییم «زیم»؟! آیا اولین کسی که میز را دید، همین طوری این کلمه به ذهنش رسید و از آن به بعد اسمش میز شد؟ می‌دانیم که این‌طور نبوده. کلمات در زبان فارسی باستان «ریشه» داشتند. ریشه، می‌توانست شامل دو یا سه حرف

زبان فارسی از کجا آمده است؟

زبان فارسی متعلق به خانواده‌ی بزرگ زبانی «هندی و اروپایی» است که از سه هزار سال پیش رواج داشته است. این خانواده شاخه‌هایی دارد که یکی از آن‌ها «هندی و ایرانی» است. قدیمی‌ترین زبان‌های ایرانی، «فارسی باستان» و «آوستایی» است. فارسی باستان زبان رسمی هخامنشیان و آوستایی زبان کتاب مقدس زرتشتیان یعنی آوستاست. زبان فارسی، براساس دستوران، به سه دسته‌ی باستان، میانه و نو تقسیم شده است.

به مناسبت روز جهانی زبان مادری

داستان زبانی که به آن فارسی می‌گویند

● یاسمن رضائیان



همه‌ی زبان‌های ایرانی

ایران سرزمینی است که در دوره‌ی بلند زندگی‌اش زبان‌های گوناگونی به خود دیده. برخی از این زبان‌ها امروزه گویشورانی اندک دارند و برخی دیگر کاملاً از بین رفته‌اند. درحالی‌که زبان فارسی به ما رسید، زبان‌هایی مانند سغدی، بلخی، سکاکی، خوارزمی و مادی به علت نداشتن گویشور فراموش شدند.

الفبای زبان فارسی

امروزه ما فارسی را با الفبای عربی می‌نویسیم. در زمان ساسانیان، وقتی که اسلام به ایران رسید، زبان فارسی و عربی از هم تأثیر گرفتند. بسیاری از کلمات فارسی وارد عربی شد و خط عربی جایگزین خط فارسی شد. تا پیش از آن، فارسی با الفبای پهلوی نوشته می‌شد. الفبای پیش از پهلوی نیز میخی بوده است.

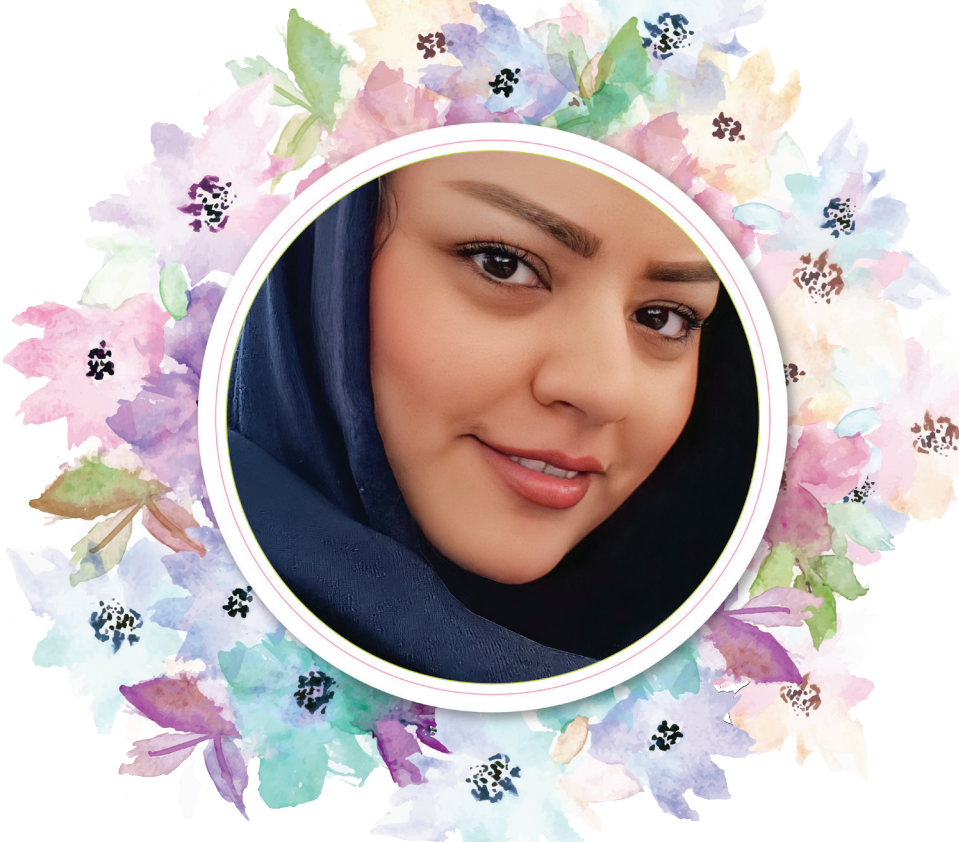
که به تصویر گران جوان، انگیزه می‌دهد و تشویقشان می‌کند. معرفی تصویرگران جوان اولین هدف گروه بود.

خیلی از کسانی که در دنیای عجیب معرفی شدند نه کتاب داشتند و نه نمایشگاه انفرادی. خیلی‌ها حتی همین که تصویرگری‌شان را در صفحه‌های مجازی‌مان به اشتراک می‌گذاریم تشویق می‌شوند.

خیلی از تصویرگران معتقدند تصویرگری مظلوم واقع شده. نظر شما هم همین است؟

بله، من خودم از مدافعان تصویرگری‌ام. مشکل اصلی این است که خیلی از مردم، هنر تصویرگری را نمی‌شناسند. علت‌های گوناگونی هم دارد. به‌عنوان مثال پدرها و مادرها اهل کتاب خواندن نیستند یا نمی‌دانند چه کتابی برای بچه‌ها بخرند. اگر بچه‌ها در هر سنی با کتاب مناسب خودشان روبه‌رو شوند، کم‌کم با نویسندگانه‌ها و تصویرگرها آشنا می‌شوند و این هنر را بهتر می‌شناسند. اما متأسفانه این اتفاق نمی‌افتد.

مشکل دیگر این است که گرافیک بعضی از کتاب‌ها بسیار ضعیف است و این به ضرر تصویرگران است، چون کارهایشان دیده نمی‌شود. خیلی‌ها تصویرگری را با نقاشی یکی می‌دانند در حالی که دو چیز متفاوت‌اند. البته کسانی که طراحی و نقاشی‌شان خوب است در تصویرگری هم بسیار موفق‌اند. در کلاس‌های مدارس و مهدکودک‌ها هم معمولاً با بچه‌ها نقاشی کار می‌شود در حالی که اگر مربی از کودکان بخواهد مثلاً برای یک داستان تصویرگری کنند، بچه‌ها، هم با روند تولید کتاب و هم با تصویرگری آشنا می‌شوند.



سال‌هاست که «لیدا معتمد» تصویرگری می‌کند و احتمالاً تاکنون اسم او را کنار تصویرگری‌های بسیاری در هفته‌نامه‌ی دوپرچه دیده‌اید. از حدود ۱۸سالگی این کار را شروع کرده و اولین بار برای داستان یکی از دوستانش در مجله‌ی سروش، تصویرگری کرده است.

اما چیزی که باعث شد سراغ او برویم، هنر تصویرگری‌اش نیست؛ او مدیر گروه هنری دنیای عجیب است. گروهی که ۱۴سال پیش، با هدف معرفی تصویرگران جوان، برگزاری نمایشگاه‌های سالیانه و معرفی هنر تصویرگری و تصویرسازی برای شعر و داستان شکل گرفت و از آن زمان تاکنون به‌صورت مستقل و پیوسته به فعالیتش ادامه می‌دهد. اگر می‌خواهید کمی بیش‌تر درباره‌ی این گروه بدانید، این گفت‌وگورا بخوانید.

گفت‌وگو با «لیدا معتمد»، تصویرگر و مدیر گروه «دنیای عجیب»

من مدافع تصویرگری‌ام!

● نیلوفر نیک‌بنیاد

چه چیزهایی است؟

در اوایل کارم وقتی می‌خواستم در نمایشگاهی شرکت کنم، از من رزومه‌ی قوی و کتاب چاپ‌شده می‌خواستند و من هر روز ناامیدتر می‌شدم. اما حالایی که از موفقیت‌های دنیای عجیب این است

داشته باشیم که در آن صد بنای تاریخی ایران، به‌دست تصویرگران، تصویرسازی شود. دست نگه داشته‌ایم تا اوضاع بهتر شود و بتوانیم نمایشگاه را برگزار کنیم. **نظرتان در باره‌ی نمایشگاه مجازی چیست؟**

ترجیح می‌دهیم نمایشگاه سالیانه را به‌صورت حقیقی برگزار کنیم، اما فعالیت‌های مجازی بسیاری داریم. به‌عنوان مثال، دنیای عجیب، اولین جایی است که برای تصویرگران برنامه‌ی تمرین ماه دارد. در این برنامه هرماه، متن کوچکی منتشر می‌شود تا تصویرگران برای آن تصویرگری کنند. بعد از بین آن‌ها یک کار به‌عنوان پوستر همان ماه انتخاب می‌شود و بقیه‌ی آثار هم به نمایش درمی‌آید. این کار باعث می‌شود تصویرگران جوان برای مواجهه با تصویرگری‌های سفارشی شعر و داستان آمادگی بیش‌تری داشته باشند.

فراخوان تصویرگری حاجی فیروز را هم داریم که هر سال بیش از ۱۰۰ تصویرگری برای آن به دستمان می‌رسد. به مناسبت‌های مختلف مثل روز دانش‌آموز، شب یلدا و... هم فراخوان‌هایی منتشر می‌کنیم.

چندین نمایشگاه مجازی انفرادی هم داشتیم؛ به این ترتیب که آثار یک هنرمند به مدت ۱۰ روز برای نمایش روی سایت قرار می‌گیرد و بعد پاک می‌شود و فقط چهار اثر از او را نگه می‌داریم تا هم کارنامه‌ی کارش باشد و هم روی پروفایلش نمایش داده شود. از نظر شما مهم‌ترین مشکلات تصویرگران جوان و تازه‌کار

آیا کرونا و وضعیت فعلی دنیا در فعالیت‌های دنیای عجیب هم تأثیری داشته؟

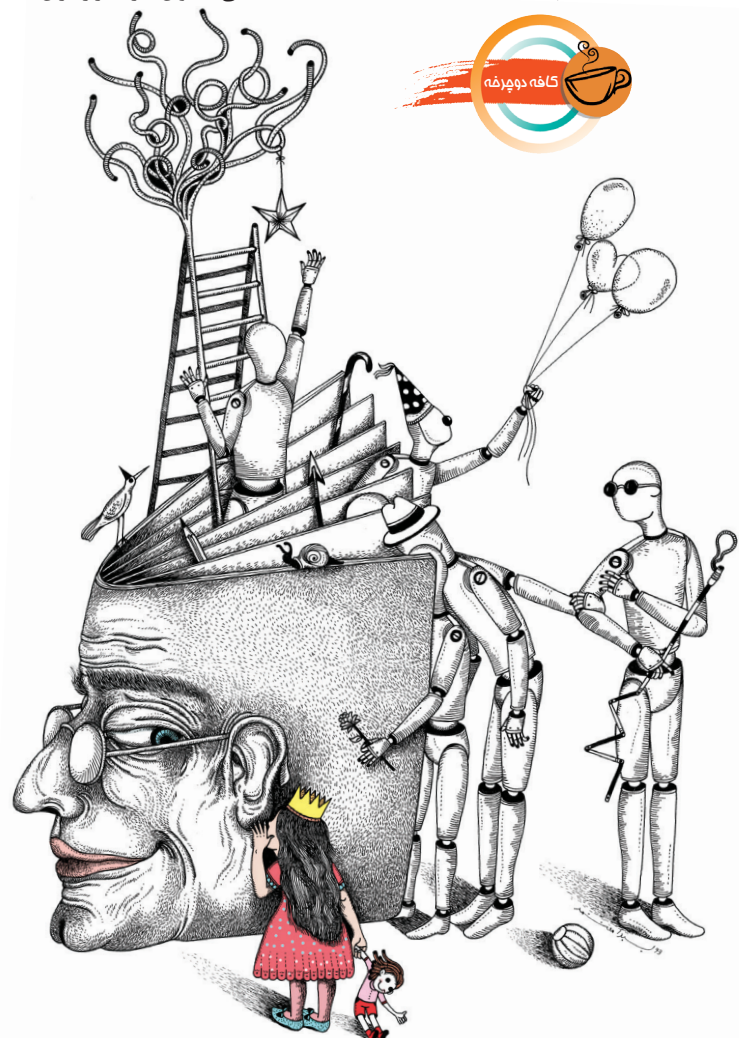
نمایشگاه اصلی سالیانه‌مان به‌خاطر کرونا عقب افتاده است. قرار بود نمایشگاهی با عنوان «بر فراز ایران»

ایده‌ی اولیه‌ی این گروه چه‌طور به ذهنتان رسید؟

گروه دنیای عجیب به همت ۱۶- ۱۷ نفر از تصویرگران شکل گرفت که من هم یکی از آن‌ها بودم. دنبال این بودیم که جای مستقلی را از طرف خود تصویرگران برای خود تصویرگران ایجاد کنیم. با رأی گروه، من به‌عنوان مدیر انتخاب شدم. کمی بعد، اولین نمایشگاه‌مان را برگزار کردیم که با استقبال فراوانی روبه‌رو شد و از آن به بعد تا حالا همین‌طور فعالیت‌هایمان را ادامه داده‌ایم.



تصویرگری‌ها: لیدا معتمد



ماهی قرمز کوچولو

● سیدسروش طباطبایی پور

نام گروه ما «مافیا» است که از حرف‌های اول اسم‌هایمان متین روپایی، احمدپسته، فرزاد کرگدن، یاور نردبون و اردلان خان، یعنی خودم ساخته شده است.

این یادداشت‌ها، روزنگاری‌های من است از ماجراهای گروه ما فیا که در روزهای قرنطینه در دفتر خاطر اتم می‌نویسم؛ باشد که بماند به یادگار برای آیندگان!



شنبه، بیست و پنجم بهمن

اصلاً یک حرف منطقی! تعطیلات امسال را تصور کن؛ خرید عید که ممنوع، ماهی و سبزه و هفت سین هم که مجازی؛ دید و بازدید هم که ابداً، سفر هم که اصلاً! از ترس کرونا، قدم زدن تا دم در هم که نُج‌نُج! اصلاً خرید از سوپر محل هم که وای وای! رستوران هم که بیف بیف؛ پس ما در تعطیلات عید نوروز چه غلطی کنیم؟ لااقل بگذارید در آن روزها غرق در همان عادت‌ها و استرس‌های دنیای مجازی خودمان بشویم و با درد خودمان، سال کرونازدهی جدید را آغاز کنیم! آهان! فهمیدم، از همین جا و با همین دل پراندوه، کمپین #نه_به_تعطیلی_آموزش_مجازی_در_تعطیلات_نوروز را راه‌اندازی می‌کنم و از همه‌ی نوجوانان ایران درخواست دارم که این کمپین بپیوندند و به روزگار اجازه ندهند حتی لحظه‌ی سال تحویل هم کسی ما را از فضا و معلم و مدرسه و دانش مجازی، دور کند!

تازه عادت کرده بودیم برای شرکت در کلاس‌های قطع و وصل آنلاین و انجام تکلیف، ۲۴ ساعته، عین وزغ و با چشم‌های خونین، زل بزیم به مایناتور. تازه آن قدر روی دفتر و کتاب خم شده بودیم و قوزهایمان درآمده بود که داشتیم دیگر در زندگی به قوزهایمان تکیه می‌کردیم. تازه داشتیم به چپ و چول نشستن پشت میز کامپیوتر و لپ‌تاپ عادت می‌کردیم؛ تازه قلق این میکروفن لعنتی دستمان آمده بود که وقتی آن را از طرف چپ، توی حلقمان کنیم، صدای ما را بهتر به گوش معلم‌ها می‌رساند؛ تازه در عنفوان نوجوانی، چرت زدن به شکل نشسته را تجربه می‌کردیم؛ تازه و تازه و تازه... تنها شادی ما در این روزهای پراندوه، شاد شدن از برنامه‌ی شاد تو است! حالا در دو هفته‌ی تعطیلات عید نوروز، چگونه دلت می‌آید ما را از تنها شادی واقعی زندگی‌مان، محروم کنی؟! این کار را با ما نکن! ما تحملش را نداریم! نه... نه!

حوالی غروب امروز، در سایت مدرسه، بخش نامه‌ای از طرف وزارت آموزش و پرورش خواندم که مرا بسیار نگران کرد: **آموزش مجازی در ایام نوروز تعطیل!**

ای وای... ای وای! از خنده مرده بودم... نه... ببخشید... یعنی از نگرانی غم‌باد گرفته بودم! اگر این اتفاق بیفتد، من چه کنم؟

ای اداره‌ی عزیز! تو نباید در حق ما دانش‌آموزان ایران زمین این قدر ظلم کنی! ما مشتاق علم‌آموزی هستیم و بخش نامه‌ی نامهربان تو، دو هفته ما را از چشیدن میوه‌ی آگاهی محروم می‌کند! ما عید هم کلاس مجازی می‌خواهیم، قطع و وصلی حقیقی می‌خواهیم، نگرانی رفتن یا نرفتن تکلیف می‌خواهیم! واقعاً فکر کرده‌ای که دوری دو هفته‌ای ما نوجوان‌ها از درس و مشق؛ آن هم از نوع شیرین مجازی، چه عواقب جبران‌ناپذیری برای آینده‌ی ما به بار خواهد آورد؟

نیمکت آفر

یاور... تولدت مبارک!

امروز وسط کلاس هنر، خیلی اتفاقی جشن تولدی مجازی برای یاور گرفتیم. آقا، یک‌هو همین‌طور الکی فهمید که روز تولد یاور است. همین‌طور که صفحه‌ی کتاب را با بچه‌ها به اشتراک گذاشته بود، با قلم نوری‌اش، وسط درس، یک‌هو در دو سه حرکت، یک کیک با مزه روی صفحه‌ی پی‌دی‌اف کتاب کشید؛ با ۱۵ شمع و خط‌هایی نارنجی که شبیه شعله‌ی شمع بود. بچه‌ها اصرار کردند که یاور، یک آرزوی تپل کند و شمع‌ها را فوت! صدای فوت یاور، بیش‌تر شبیه صدای لولای دری روغن نخورده بود که در حال باز شدن است؛ و آقای هنر هم در چشم بر هم زدنی، همه‌ی شعله‌ها را با پاک‌کن قلم نوری‌اش، پاک کرد غیر از یک شعله‌ی شمع. و آن‌جا بود که برای لحظاتی، توفانی عظیم از فوت بچه‌های تولد ندیده به هوا برخاست؛ جوری که اینترنت مدرسه رفت روی هوا و قطع شد. وقتی کلاس دوباره برقرار شد، همه از شنیدن آرزوی یاور بغض کردیم؛ کاش این کیک واقعی بود و می‌تونستم مثل گذشته، فقط به برش... به برش کوچولو از اون را بخورم... برای این که جو عوض شود، آقای هنر، جنگی، با همان قلم سحرآمیزش، یک تبر کشید و کیک را قطعه‌قطعه کرد و هر قطعه را توی یک پیش‌دستی کشید و...

یک شعر و یاد خدا

جمعه، مادربزرگ متین، به رحمت خدا رفت، بعد از حدود ۱۰۵ سال عمر با عزت و البته در نهایت آرامش. با رعایت پروتکل‌های بهداشتی، دوسه روز بعد از خاک‌سپاری، رفتیم بهشت زهرا^س. دستکش سه‌لایه به دست و ماسک شش‌لایه به دهان. دفترکم! از آن‌جا که کسی، نمی‌تواند مرا یک‌جا بند کند (حتی خودم)، بعد از خواندن فاتحه، ناخودآگاه قدم زدم؛ از این مزار به آن مزار، از آن زنده‌یاد به آن شادروان! چیزی که خیلی توجه مرا به خود جلب کرد، سنگ‌نوشته‌های روی مزارها بود؛ همسری فداکار، آفریده، آرمیده، غروب و طلوع، من عزتم بچه‌ی سنگلج، فرزند کامران و مهین... و کلی هم شعر که دلبری می‌کردند. یکی از سنگ‌مزارها مرا میخ‌کوب کرد. تصویر پیرمردی روی سنگ حک شده بود و داشت می‌خندید. روی سنگ مزار نوشته بودند:

پشت هر کوه بلند / سبزه‌زاری است پراز یاد خدا / و در آن باغ کسی می‌خواند / که خدا هست، دگر غصه چرا؟

هنوز خنده‌ی پیرمرد از ذهنم نرفته. پی‌گیری که کردم فهمیدم بخشی از شعر قیصر امین‌پور است و این اولین باری است که پس از بازگشت از بهشت زهرا^س، این قدر آرام و مطمئن هستم.

گفت‌وگو با «بهرنگ مافی»، مترجم مجموعه‌رمان «چرخ زمان»

چرخ زمان آغاز و پایان ندارد

دارند تغییر بدهید، بلکه اشتباه‌ها پتان را به عنوان بخشی از شخصیتان و بخشی از چیزی که شما را تبدیل به یک قهرمان می‌کند بپذیرید. نمی‌توانم راحت مثال بزنم که داستان لو نرود، ولی در دنیای چرخ زمان، جهان‌هایی وجود دارد که به آن «دنیاهای ممکن» می‌گویند؛ با این فلسفه که اگر به‌جای رویدادهای به‌وقوع پیوسته، اتفاق دیگری شکل می‌گرفت، دنیا چه شکلی می‌شد. هر کدام از این دنیاهای، قوانین و موجودات مخصوص خودش را دارد و خیلی از داستان‌های کتاب درباره‌ی سفر بین این جهان‌هاست. چنین مواردی را در هیچ کتاب فانتزی دیگری ندیده‌ام.

سیدمحمدصادق کاشفی مفرد از کرج

شمسیر و جادو، ایده‌هایی مثل سفر در زمان و سفر در جهان‌های موازی را هم به کار می‌گیرد که با توجه به فیزیک‌دان بودنش، علاقه‌اش به این موارد عجیب نیست.

چه چیزی چرخ زمان را از مجموعه‌های مشابه فانتزی متمایز می‌کند؟

در چرخ زمان همه چیز مدام پیچیده‌تر و عمیق‌تر می‌شود. در این جا قهرمان‌ها سیاه و سفید نیستند که در طول داستان بخواهند به اشتباهاتشان پی ببرند و به چیزی که ایده‌آل است نزدیک شوند. این کتاب در تلاش است به مخاطبانش بگوید که سعی نکنید ماهیت خود را به خاطر چیزی که دیگران دوست

خواننده به‌وجود می‌آید. مخاطب باید با زیرویم داستان آشنا باشد و مهیا کردن چنین بستری وظیفه‌ی مترجم است. از طرفی هم تلاش کردم تا متن، سنگین نشود و روان باشد تا مخاطب بتواند در داستان غرق شود و از آن لذت ببرد.

بعضی‌ها معتقدند که رابرت جردن از کتاب «ارباب حلقه‌ها» الهام گرفته. نظر شما چیست؟

شکی نیست که ارباب حلقه‌ها در ادبیات انگلیسی جایگاه ویژه‌ای دارد و الهام‌بخش نویسندگان زیادی بوده، ولی این شباهت فقط در همان جلد نخست محسوس است، زیرا جردن در ادامه‌ی کتاب مسیر متفاوتی را پیش می‌گیرد و علاوه‌بر استفاده از المان‌های



عکس: آرشیو شخصی بهرنگ مافی

و برای کتاب‌خوان‌های ایرانی وجود داشته باشد.

چه چالش‌هایی برای ترجمه‌ی این اثر مقابلتان قرار داشت؟

این داستان مجموعه‌ی عظیمی است؛ حدود ۱۴ جلد، به‌علاوه‌ی یک کتاب پیش‌زمینه و به زبان انگلیسی قرن هفدهم میلادی نوشته شده که در آن کلمات و اصطلاحات زیادی معنای دیگری دارند. ترجمه‌ی چنین اثری، اگر از روی علاقه نباشد، کاری طاقت‌فرساست. گاه پیش می‌آید برای ترجمه‌ی یک جمله یا عبارتی کوتاه بیش از دو روز وقت بگذارم و ترجمه‌اش را بارها تغییر بدهم؛ زیرا برایم مهم است که کتاب به اصلش وفادار باشد. از طرفی هم، نویسنده در متن کتاب نکات ظریفی را پنهان کرده که بعدها به آن برمی‌گردد. مثلاً رویدادی که در جلد دوم شاید چندان مهم نباشد، در جلد دهم نقش برجسته‌ای دارد و اگر از چنین مواردی صرف‌نظر شود، بعدها حفره‌ای در درک

برای ما فانتزی‌بازها، دیدن مجموعه‌ی کتاب «چرخ زمان» اثر «رابرت جردن» با چاپ انتشارات پریان (۷۷۴۵۷۵۴۷) در قفسه‌ی کتاب‌فروشی، شبیه برآورده شدن دست گرفتن و خواندن یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های تاریخ ادبیات فانتزی تعبیر شده، با «بهرنگ مافی»، مترجم این مجموعه کتاب گفت‌وگو کرده‌ام.

چگونه با این مجموعه آشنا شدید و چرا آن را ترجمه کردید؟

آشنایی من با این مجموعه به حدود ۲۰ سال پیش برمی‌گردد. آن زمان دسترسی چندانی به اینترنت وجود نداشت و کتاب‌های خارجی هم در ایران پیدا نمی‌شد. از دوستانی که به خارج از ایران سفر می‌کردند، خواهش کردم که این مجموعه را برایم بیاورند. دوست داشتم ترجمه‌ای از این اثر به زبان فارسی

خیلی از ما می‌دانیم که تماشای زیبایی‌ها لذت‌بخش است، اما شنیدن با گوش هم لذت کمی ندارد. گفتم شنیدن و یاد زنگ شلوغ‌پلوغ ادبیات افتادم. خیلی‌ها با هم صحبت می‌کردند و بعضی از بچه‌ها گوش می‌کردند. آقای نصیری رو به کلاس کرد و محکم روی میز زد و گفت: «اگر لازم نبود آب و غذا بخوریم، بهتر بود در دهان‌ها را گچ بگیریم!»

کلاس از خنده منفجر شد، ولی من به فکر فرورفتم. تا این که دوباره صدای معلم فارسی، مرا از عالم فکر به بیرون پراند: «آفرین به بچه‌های ساکت! من قول می‌دهم که اگر ساکت باشید، دانشمند خواهید شد!» با خنده ادامه داد: «حالا شاید دانشمند نشوید، اما ممکن است بتوانم دانش‌اندان را تضمین کنم!»

داشتم فکر می‌کردم شاید بد نباشد برای خوب حرف‌زدن، گاهی خوب سکوت کرد، چون گرد و غبار حواس‌پرتی و چرند و پرند گفتن را پاک می‌کند. وقتی خاطرات خوش‌نقش و نگارخانه‌ی پدربزرگ و مادربزرگم را مرور می‌کنم، کشف می‌کنم از بین آن همه مهمه و شادی و شور، سکوت

صدای سکوت



کنیم، خدا را چه دیدی، شاید روزی اسم ما هم به عنوان کاشف صدای سکوت در هستی ثبت شد.

نوید صنعتی، ۱۷ساله از ملارد

سرشار از کلام پدربزرگ عزیزم صفای خاصی داشت.

چطور است در روز چند دقیقه طعم سکوت را زیر دندان عقل و خیال مزه‌مزه



یک حرف
از هزاران!

رو‌یاهایی بالتر از خط میانگین

«وقتی توی یک دنیای از قبل تملک‌شده به دنیا می‌آیی، اگر نتوانی چیزی را که دنیا بهش نیاز دارد داشته باشی محکومی به این که کنار زده شوی.» البته این نظر من نیست. عقیده‌ی یکی از جامعه‌شناس‌های قدیمی است که خیلی‌ها اصرار دارند درست گفته، من در چنین دنیایی به دنیا آمدم. اگر از جزئیات چشم‌پوشی کنیم، من یک آدم خیلی متوسط هستم؛ نه خیلی باهوش و نه خیلی زشت، نه پول دار و نه زاغه‌نشین. این همان جایی است که داستان زندگی‌ات آن قدر نزدیک به میانگین است که فالگیرها با ضریب خطای کم آن را از بر هستند! خیلی کم پیش می‌آید یک بازرگان وسط سفرش یک سرزمین جدید کشف کند یا دهقانی بشود سرسلسه‌ی یک حکومت بزرگ. اتفاق یا شانس یا معجزه... همیشه این جای داستان زندگی‌ام فال‌گیرها مکث می‌کنند... این‌جا مجبورم بگویم، وسط یک روز خیلی معمولی ناگهان چشمم به چندبرگ کاغذ طلایی افتاد و بعد زندگی‌ام برای همیشه تغییر کرد. نه خیلی لوس است! هیچ چیزی تغییر نکرد، جز این که به تدریج فهمیدم بر خلاف آمار، جامعه‌شناس‌ها گاهی هم اشتباه می‌کنند. شاید بشود تمام دریاها و خورشید و ممالک زمین را تقسیم کرد و سندی زد، اما چیزهایی هم هست که هر لحظه متولد می‌شوند و می‌توانم صاحب آن‌ها باشم. بعد از این‌ها حرف‌های آدم‌ها در اتوبوس و تاکسی و خیابان سوزده‌هایم شدند برای این که تبدیل شوند به داستان و شعر. شاید تا آخر عمرم خیلی چیزهایم در حد متوسط باقی بماند، اما رو‌یاهایم همیشه بالاتر از خط میانگین می‌ماند.

پ.ن: دو چرخه جان؛ می‌دانی در ادبیات کنکوری‌ها چهاررقمی شدن خوب نیست، اما برای نشریه‌ها باید خیلی اتفاق مبارکی باشد. پس خیلی خیلی مبارکت باشد.

وحیده جوادی، ۱۹ساله از نجف آباد



گفت‌وگو با «روهان کمپبل» و «الکساندر ایوت»، بازیگران نوجوان سریال «پسران هاردی»

یک قرن محبوبیت برادران هاردی

ترجمه‌ی سارا منصور

نگه می‌داشتیم. این آزادی در ابراز عقیده، باعث می‌شد تا داستان، طبیعی‌تر پیش برود و از سوی دیگر باز یگر احساس می‌کرد که نظرش در پیش‌برد فیلم مهم و اثرگذار است و در نتیجه، سطح کار بالا می‌رفت. در این سریال، فقط نویسندگان کار نویسندگی را انجام نداده‌اند و بازیگران هم فقط بازیگری نکرده‌اند؛ همه‌ی ما در هر جنبه‌ای از این اثر مشارکت داشتیم و همین موضوع ما را به هم نزدیک‌تر کرده است.

روهان: من و الکس خیلی خوش شانس بودیم که با این گروه همکاری کردیم. آرزوی هر بازیگری است که با گروهی همراه شود که واقع‌بینانه و صادقانه کار کنند. با الکس موافقم. این فرصت برای هر دوی ما، امتیازی بود و گروه پسران هاردی تا همیشه در شنیدن نظرات با روی باز عمل می‌کردند.

فکر می‌کنید بازی در این سریال چه تأثیری بر مسیر زندگی حرفه‌ای شما بگذارد؟

روهان: واقعاً درباره‌اش فکر نکرده‌ام! فقط امیدوارم مخاطبان از تماشای این سریال همان قدر لذت ببرند که ما سر صحنه از بازی در آن لذت بردیم.



طبیعت بی‌ظنری انجام شد. جالب است که پیش از ما، گروه دیگری برای سریال «ان» (It) در آن مکان‌ها حضور داشتند و من طرفدار سرسخت سریال آن‌ها هستم. برای همین بودن در لوکیشن همان سریال، خیلی مرا سر شوق می‌آورد. [می‌خندد.] به‌نظرم زیباترین صحنه‌ها در پاییز است. رنگارنگی برگ‌ها بی‌ظنری بود. بازی من در این صحنه‌ها بی‌شک با هنرنمایی تصویربردار سریال خیلی بهتر دیده می‌شود. روش نورپردازی «فریزر براون» در برخی از صحنه‌ها، خارق‌العاده است و باعث می‌شود تا صحنه‌ها سینمایی، دراماتیک و شگفت‌انگیز باشند.

روهان: برای من هم خیلی غافل‌گیر کننده بود. ما فیلم‌نامه را پشت میز دور خوانی می‌کردیم. بعد سر صحنه می‌رفتیم و تست دوربین می‌دادیم و بعد مثلاً بازی من و الکس در خانه‌ی قدیمی هاردی‌ها شروع می‌شد. بعد از پایان تصویربرداری، چیزی را که در مانی‌تور می‌دیدم، باور نمی‌کردم. واقعاً کار تصویربردار عالی بود. آن جادوی رنگ‌ها و فضای دهه‌ی ۸۰ میلادی، همه کار او بود. برای من کار کردن با این تیم کانادایی و بودن در آن جغرافیا، خیلی رضایت‌بخش بود.

به نظر می‌رسد در دوران سریال‌های معمایی هستیم. پسران هاردی چه چیزی بیش‌تر از سریال‌های مشابه در این ژانر دارد؟
الکساندر: ما سر صحنه کاملاً آزاد بودیم و کارگردان اجازه‌ی انجام هر خلاقیت و اظهار نظری را به ما می‌داد. او همیشه با روی باز منتظر شنیدن نظرات و پیشنهادات بود. ما هم هر کاری را که به‌نظرمان خوب بود، انجام می‌دادیم و اگر درست از کار درمی‌آمد

اما به‌نظرم باعث می‌شود تا تماشاگر دوباره به سراغ شخصیت‌های قدیمی داستان برود و از ابتدا با آن‌ها همراه شود. درست است که مرگ مادر، داستان را غمناک و تیره کرده، اما برای پیشبرد داستان، این کار ضرورت داشت.

به نظر شما داستان پسران هاردی، داستانی پسرانه است؟

روهان: نه، اصلاً شخصیت‌های زن هم در این مجموعه نقش قدرتمندی دارند و نمی‌شود داستان را بدون حضور «بیف هوبر» و «گلی شاو» تصور کرد. برای ما خیلی مهم بود که در نسخه‌ی مدرن این داستان، جهانی سه‌بعدی را با حضور زنان مردان در کنار هم به تصویر بکشیم.

فیلم‌برداری سریال در اونتاریو و شگفت‌انگیز و شهر ساحلی کوچک و زیبایی انجام شده. بودن در این طبیعت دل‌نشین در کیفیت بازی شما تأثیر داشت؟

الکساندر: بله! فیلم‌برداری سریال در

دهه‌ی ۱۹۷۰ را هم تماشا کنند. همه‌ی این‌ها باعث می‌شود تا محبوبیت پسران هاردی بیش‌تر و بیش‌تر شود. من مدرن شدن داستان و افزودن کمی تیرگی و سیاهی به آن را می‌پسندم. انگار به‌داستان عمق و رازآلودگی بیش‌تری اضافه شده. به‌نظرم مخاطب امروز، این جور داستان‌ها را بیش‌تر دوست دارد.

روهان: ما شیوه‌ی تازه‌ای برای داستان‌گویی انتخاب کرده‌ایم. اتفاقاً اولین بار که فیلم‌نامه را خواندم، همین شیوه‌ی داستان‌گویی متفاوتش بود که مرا علاقه‌مند کرد. با صحبت‌هایی که با گروه کارگردانی داشتم، متوجه شدم هدف از انتخاب این شیوه، ایجاد کشش بیش‌تر برای مخاطب است. لازم بود دلایلی در داستان اصلی گنجانده شود. مخاطب باید می‌دانست چرا پسرهایی که در کتاب شناخته و دوستشان دارد، به آدم‌هایی که حالا هستند تبدیل شده‌اند. داستان ما اگر چه اتفاقات جدیدی دارد،

ادامه از صفحه‌ی ۱

۹۴ سال از انتشار اولین کتاب پسران هاردی می‌گذرد. به نظر تان راز ماندگاری این داستان چیست؟
الکساندر ایوت: فکر می‌کنم به‌خاطر شیوه‌ی داستان‌پردازی آن باشد. پسران هاردی، داستانی جذاب درباره‌ی دو نوجوان کارگاه است. هر نوجوانی که این کتاب‌ها را بخواند، از هر نسل و دوره‌ای که باشد، می‌تواند خودش را در قالب کارگاه‌های نوجوان کتاب تصور کند. انگار کتاب به خوانندگانش می‌گوید: «هی! می‌خواهی بزرگ‌سال باشی؟ دوست داری این همه تجربه‌ی هیجان‌انگیز و دیوانه‌کننده را پشت سر بگذاری؟ این شما و این داستان پسران هاردی!» فکر می‌کنم ما هم توانستیم این حس و حال و هم‌بستگی خانواده را در نسخه‌ی تصویری کتاب بازآفرینی کنیم. فکر می‌کنم اگر خوب فکر کنید، کل این داستان درباره‌ی خانواده است و به همین دلیل هم چنان محبوب است.

روهان کمپبل: این مجموعه کتاب حدود ۱۰۰ سال محبوبیتش را حفظ کرده، چون هر بار که شروع به خواندن یکی از داستان‌های آن کنید، بلافاصله از دنیای بیرون جدا می‌شوید. پسران هاردی شما را به درون ماجراجویی‌هایشان می‌کشند. انگار این ماجراجویی‌ها تمامی ندارد و ۱۰۰ سال است که خوانندگانش را در خودش غرق می‌کند. این میراثی ادبی است که روزبه‌روز بر ارزش آن افزوده می‌شود.

مجموعه‌ی تلویزیونی پسران هاردی نسبت به کتابش کمی مدرن شده؛ از جمله مرگ مادر برادران هاردی که به‌نظر می‌رسد داستان را مغموم‌تر کرده است. فکر می‌کنید چه ضرورتی برای به‌روز کردن داستان اصلی وجود دارد؟

الکساندر: بله داستان سریال، دقیقاً مطابق کتاب نیست. ما نسخه‌ی تازه‌ای از پسران هاردی را به مخاطب معرفی کرده‌ایم. قصدمان این بود تا طرفداران قدیمی را راضی نگه داریم، اما هواداران جدید را هم با خود همراه کنیم. فکر می‌کنم حالا هر دو گروه بعد از دیدن سریال، مشتاق شوند تا کتاب‌ها را بخوانند و حتی مجموعه‌ی تلویزیونی

